

ازدواج طیب حاج رضایی به روایت فرزندش

۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۴ ساعت ۲۰:۱۶

نزدیک به ۵۲ سال گذشته طیب حاج رضایی در بامداد روز ۱۱ آبان ۱۳۴۲ به منظور برهم زدن نظم و امنیت عمومی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اعدام شد.

کار و کسب طیب رو به راه شده بود. با سفارش خانواده و پادرمیانی مادر و خواهر راضی شد که ازدواج کند. آن موقع دیگر سی ساله بود. برای جوانی عفت خانم همسر طیب خان شد. آنها زندگی خوبی را در محله صابون‌پزخانه تهران آغاز کردند. بعدها به اطراف میدان خراسان آمدند. در محله‌ای در نزدیکی میدان میوه که به محل کار پدر نزدیک بود. پدر طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ سخت مشغول کار شد. آن موقع آغاز حکومت پهلوی دوم بود. اما متأسفانه در این دوران پدرم چند بار دستگیر و حتی تبعید شد! خداوند در این دوران دو فرزند به نام‌های علی اصغر و فاطمه به ایشان عطا کرد. (البته اکنون هم عفت خانم هم این دو فرزند ایشان مرحوم شده‌اند) حدود سال ۱۳۲۷ پدرم دوباره ازدواج کرد. خانم فخرالسادات همسر دوم پدرم بود که در همان محله زندگی می‌کرد.

من هم در صابون‌پزخانه به دنیا آمدم و بعد به اطراف میدان خراسان آمدم. هر دو خانه پدری ما در یک محله و با یک کوچه اختلاف قرار داشت. خداوند از سال ۱۳۳۰ به بعد، شش فرزند از همسر دوم به پدر ما عطا کرد که من بزرگترین آنها بودم؛ پنج پسر و یک دختر.

در آن دوران بیشتر خانواده‌های ایرانی و اکثر مردان اهل غیرت بودند. برای زنان خود آزادی قائل بودند اما اجازه نمی‌دادند که حریم زن و مرد آلوده شود. این حفظ حرمت‌ها در میان لوطی‌های قدیم بیشتر بود. پدر ما هم که در یک خانواده‌ی مذهبی بزرگ شده بود از این قائده جدا نبود. بارها با پدر به تفریح و پارک می‌رفتیم. مادر هم با ما بود، اما به توصیه‌ی پدر چیزی شبیه پوشیه به صورت می‌زد. هیچ کس نمی‌توانست همسر طیب را ببیند. در آن دوران بدترین آدم‌ها را کسی می‌دانستند که نسبت به ناموس خودش غیرت نداشته باشد. مثل حالا نبود که... فراموش نمی‌کنم پدرم وقتی در داخل کوچه راه می‌رفت سرش پایین بود. هیچ‌گاه سرش را بالا نمی‌آورد تا نکند نگاهش به زن نامحرم بیفتد.

شب‌های تابستان بیشتر مردم روی پشت‌بام خانه‌ها می‌خوابیدند. پشت‌بام همه‌ی خانه‌ها به همدیگر راه داشت.

پدرم وقتی به سمت پشت‌بام می‌آمد دولا دولا راه می‌رفت! نکند نگاهش به خانه‌ی همسایه بیفتد.

آن موقع با اینکه امکانات مثل حالا نبود، اما حریم بین زن و مرد در کل جامعه رعایت می‌شد. حیا و عفت و غیرت از مهمترین صفات مردم بود.

یک بار مادرم به پدرم اعتراض کرد که چرا اکرم خانم، زن همسایه به شما سلام کرده ولی شما جواب ندادی؟ پدر گفت: «حاج خانم، چه چیزایی می‌گی؟ من توی کوچه که سرم رو بالا نمی‌یارم، از کجا بدونم کی بوده که به من سلام کرده!»

توی محل همه مردم پدر ما را می‌شناختند. خانه‌ی ما دو در داشته یک در کوچک برای اهل خانه و یک در ماشین‌رو برای ماشین پدر. هر کس هر گرفتاری و مشکلی داشت سراغ پدرم می‌آمد. بعضی وقت‌ها صدای همه‌ی ما درمی‌آمد! پدر دو ساعت دم در ایستاده بود و مشغول حل مشکلات مردم بود.

منبع: کتاب طیب زندگی‌نامه و خاطرات حر نهضت امام خمینی(ره)

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۷۱۹/طیب-از-دواج-حاج-طیب-از-دواج-۲۲۷۱۹>